



هوران

هفته نامه

یکشنبه ۷ تیرماه ۱۴۰۵ / سال اول / شماره ۴

هوران، خطی بی پایان تا ملکوت شهیدان

دنا؛ صاعقه‌زدگان آسمان نیلگون در حلقوم

گرگ دریاها؛ آمریکای صهیونیستی



غلامعلی نسائی
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول

«دنا، آن کشتی صاعقه‌زده در پهنای آسمان نیلگون، که گرگ دریاها (آمریکای صهیونیستی) از کمینگاهش بر وی تاخت تا حماسه‌ای از جنس خون و شرم آفریند.»

از دل آب‌های خاموش و دور، ناگهان آتشی جست که جهان را لرزاند. در صدها مایل فراسوی مرزهای جنگ، آن‌گاه که ناو سرفراز «دنا» چون نهنگی خفته بر پشت موج‌ها می‌تاخت، ناجوانمردانه، نافرجام و بی‌هیچ اختطاری، چنگال زهرآگین آمریکای صهیونیستی از پس افق سر برآورد. نه بر سر میدان نبرد، که بر سفینه‌ای بی‌اسلحه آتش گشودند؛

نه در برابر دلاوری، که بر سینه بی‌پناه دریا...

صد و سی و شش ماهی‌گیر دریا، جز صید و صلح، سلاحی نداشتند. اما دشمن پیمان‌شکن، بر آنان تاخت تا حماسه‌ای بیافریند که شرم تاریخ را به دنبال کشد. آسمان نیلی، سرخ شد؛ آب‌های بی‌کران به عزا نشستند. صد و چهار اختر از آن کاروان نور، یکباره در افق پراکنده شدند. پیکرهای بیست تن، به کف امانت دریا سپرده شد، تا مزارشان همیشه موج باشد و ساحل، نوحه‌خوان.

از میان آن همه سرو سوخته، سه تن از دیار سبز گیلان، بیش از دیگران بر دل هوران نشستند: شهید محمدرضا حسین‌پور، شهید رضا نوروزپور و شهید پیام اجدادی. جوان‌مردانی که با خون خویش، برگ زرینی بر دفتر مقاومت این مرزوبوم نگاشتند. آنان نرفتند، بلکه به موج‌ها پیوستند تا هر غواصی در اعماق، حماسه آنان را زمزمه کند.

هفته‌نامه هوران گلستان، آوازه این شهادت دور از وطن را چنان بسرای که نسل‌ها بدانند: دلاوری بی‌مرز است، و ظلم هر چه با زر و زور همراه باشد، در برابر عشق به وطن، به زانو می‌نشیند.

افتخار استان گلستان با شهیدان؛ جاوید الاثر علیرضا خمر، شهید دریا دل معین رهروان سحر، شهید دریا دل محمد بازگیر مقدم، شهیدان جاوید الاثر علیرضا خمر، شهید دریادل ناواستوار دوم محمد ولی بای، شهید دریادل سعید صالحیان.



روایت جانسوز دختری که با جنایت آمریکا شهید شد دختری که پرسید کی معروف می‌شم و پاسخ را از آسمان شنید



آن‌هاید رشنو هر روز بعد از تمرین، همان سوال را می‌پرسید. سوالی که از عمق یک رؤیای کودکانه سر می‌زد، اما سنگینی یک آرزوی بزرگ را داشت: «استاد، من کی معروف می‌شم؟ کی مدالم رو تو تلویزیون نشون می‌دن؟» جهان آن‌هاید، درست به اندازه همان پرسش، ساده و بی‌پایان بود. جهانی که میان چهار دیوار یک باشگاه، آینده‌ای به وسعت یک سیاره برای خودش ساخته بود.

ضربه‌هایش را هیچ‌کس فراموش نمی‌کند. آن‌قدر محکم که انگار از پیش می‌دانست باید با تمام جهان بجنگد. با همه حریفان، همه فاصله‌ها، همه ناممکن‌ها. او آن‌هاید رشنو بود، دختر کلاس

اندوه، یقینی هم هست که از دل ناپذیرفتن کامل فقدان بیرون زده است: اینکه آن‌هاید هنوز در جای جای این باشگاه نفس می‌کشد.

حالا دیگر آن‌هاید در باشگاه نیست. دیوارهایی که صدای ضربه‌هایش را برمی‌گرداندند، فرو ریخته‌اند. اما صدا به سادگی از بین نمی‌رود. در حافظه هم‌تیمی‌ها، در بدن‌هایی که کنار او تمرین کرده‌اند، در ضربه‌هایی که هنوز یادآور ضربه‌های اوست، صدایش جاری است. هم‌تیمی‌هایش می‌گویند: «راه او را ادامه می‌دهیم.» آن‌ها در غیاب دوستشان، با حضور او تمرین می‌کنند.

تاتامی‌ها دوباره پهن می‌شوند. پاها دوباره بالا می‌روند. صداها هرچند اندکی متفاوت، باز برمی‌گردند. اما حالا هر حرکت وزنی دیگر دارد. هر مسابقه معنایی فراتر. اینجا جایی است که اندوه و ادامه در هم تنیده می‌شوند. جایی که نمی‌توان یکی را بدون دیگری فهمید. آن‌هاید در این روایت هم غایب است و هم حاضر. هم رفته و هم مانده. در ضربه‌ها، در نفس‌ها، در هر تصمیمی برای ایستادن دوباره.

روز، مسیر به انتها نرسید. آن روز فاصله میان زمین و آسمان چنان کوتاه شد که سقف رؤیاهای یک کودک و مادرش در یک لحظه، یکی شد. هجدهم اسفند ۱۴۰۴، موشک‌های رژیم صهیونیستی نه به خرم‌آباد که به دیواره‌های یک رؤیا شلیک کردند. ساختمان‌ها را می‌شکافند، اما زمان را هم می‌شکنند. آینده را که هنوز نیامده، قطع می‌کنند. آن‌هاید که آرزویش ایستادن روی بلندترین سکوی جهان بود، ناگهان وارد میدانی شد که نه داور داشت، نه قانون، و پیروزی در آن معنایی کاملاً دیگر.

پدرش هنوز همان جمله را و می‌گوید: «دخترم آرزو داشت قهرمان جهان بشه، حالا شده.» این تکرار، شکافی عمیق است میان آنچه باید می‌شد و آنچه شد. اما در همین شکاف، نوعی پذیرش بی‌فراوانی ریشه می‌دواند. پدر هر روز مسیر باریکی را میان خاطره و واقعیت طی می‌کند. گاهی دستش بی‌اختیار به جایی می‌رود که باید دست کوچک دخترش باشد. گاهی هنوز صدایی می‌شنود که او را صدا می‌زند. اما در کنار این

دومی که دنیایش در چند متر تاتامی خلاصه نمی‌شد، اما از همان چند متر آغاز می‌گشت. دنیای دوری و چاگی، دنیای تعادل، دنیای افتادن و دوباره برخاستن.

آن‌هاید رؤیایی را در سینه حمل می‌کرد که از اندام کوچکش بزرگ‌تر بود. هر بار که پایش را بالا می‌برد، تنها یک ضربه نبود؛ تلاشی بود برای نزدیک شدن به چیزی که هنوز نام نداشت، اما در تک تک حرکاتش حس می‌شد: ایستادن روی همان سکوی اول. همبازی‌هایش هنوز تعریف می‌کنند که چگونه تمرین می‌کرد؛ بی‌وقفه، بی‌تردید. انگار زمان را نفس‌هایش را می‌شمرد. انگار می‌دانست باید زودتر از موعد، بیشتر از سنش و سنگین‌تر از توانش زندگی کند.

اما جهان بیرون از باشگاه، هرگز به قواعد تاتامی پایبند نمی‌ماند. روزی رسید که آسمان به جای ابر، چیز دیگری در دل داشت. روزی که صدای «هی» و ضربه، با صدایی دیگر درهم شکست. پدرش می‌گوید داشتند از تمرین برمی‌گشتند. مسیری معمولی، مثل صداها روز پیشین. اما آن

بمب یک تنی آمریکا بر خانه راننده تاکسی قشمی؛ سه شهید، از جمله یک کودک دوساله

مدرسه شجره طیبه؛ روایت ننگی که تا ابد بر پیشانی آمریکا خواهد



در نهم اسفند ۱۴۰۴، ۱۵۶ شهید و ۹۵ هنگامی که بمب‌های زخمی، حاصل این ساخت پنتاگون جنایت سفیدپوشانه بر فراز مدرسه بود، کودکی که در «شجره طیبه» میناب آغوش معلمش اما فراموش نکنید، نه بر به شهادت رسید، دخترکی که دفتر مشقش با خوش رنگین شد، و معلمی که تا آخرین لحظه بالای سر شاگردانش ایستاد. این‌ها قربانیان «عملیات خشم» حماسی بودند؛ عملیاتی که نه حماسه، که رسوایی‌ساز بود امروز، تاریخ شهادت با آتش می‌سوزاند می‌دهد: آمریکا

جنایت موشکی آمریکا بر منزل مسکونی راننده تاکسی قشمی با همسر و کودک دوساله‌اش؛ رژیم جنایتکار آمریکا با بمباران وحشیانه منزل مسکونی در قشم، قیصر جعفری راننده تاکسی، همسرش زهرا و کودک دوساله‌شان سینا را به شهادت رساند و برگ دیگری از جنایت‌هایش را رقم زد. ساعت‌های پایانی شب گذشته، در یکی از محله‌های کم‌برخوردار جزیره قشم، خانه‌ای کوچک اما سرشار از عشق، هدف بمبی یک‌تنی از سوی جنگنده‌های آمریکایی قرار گرفت. این خانه، خانه قیصر جعفری، راننده زحمت‌کش تاکسی بود که با عرق جبین، چرخ‌های ماشین‌اش را برای تأمین معاش خانواده می‌چرخاند. در آن لحظات، قیصر در کنار همسر مهربانش زهرا و فرزند دوساله‌شان سینا، در گرمای کانون خانواده آرام گرفته بودند که ناگهان آسمان آتش بارید و تمام رویاهایشان در کام آوار فرو رفت.

سینا کوچک، که تازه لب به سخن گشوده بود و دنیا را با چشم‌های معصومش تماشا می‌کرد، در آغوش مادر به شهادت رسید. مادری که هیچ گناهی جز عشق به زندگی نداشت، و پدری که تنها آرزویش سربلندی فرزندش بود، همگی زیر آوار سنگین جنایت، جان به جان‌افزین تسلیم کردند.

اما سؤال اینجاست: مگر این خانه، سنگر نظامی بود؟ مگر این خانواده، تهدیدی برای امنیت جهانی به شمار می‌رفتند؟ پاسخ روشن است: خیر. این جنایت، نه از سر اشتباه، که از سر خوری وحشیانه و بی‌رحمی محض رقم خورد. آمریکای جنایتکار که مدام بر طبل حقوق‌بشر می‌کوبد، اینبار با بمباران خانه یک راننده تاکسی، ماهیت واقعی خود را به رخ جهان کشید.

و در این میان، سازمان ملل و نهادهای به اصطلاح حقوق‌بشری، چون رویاهای حيله‌گری که دست‌شان به خون آلوده است، سکوت اختیار کرده و چشم‌های خود را بر این فاجعه بسته‌اند. آن‌ها که برای کوچک‌ترین اتفاقی در نقاط دیگر جهان جلسه فوری تشکیل می‌دهند، امروز در برابر جنایت آشکار آمریکا در قشم، کر و لال شده‌اند و این سکوت شرم‌آور، خود بزرگ‌ترین گواه بر همدستی و نفاق آن‌هاست.

خون پاک این سه شهید مظلوم، هرگز پایمال نخواهد شد. این خون پاک، فریادی است که تا ابد در گوش تاریخ می‌پیچد و ننگ استکیار را بر پیشانی این جنایتکاران حک خواهد کرد. باشد که این تراژدی، جرقه‌ای برای بیداری وجدان‌های خفته شود و جهان بدانند که مقاومت در برابر چنین ظلمی، تنها راه عزت و سربلندی است.



سینا کوچک، که تازه لب به سخن گشوده بود و دنیا را با چشم‌های معصومش تماشا می‌کرد، در آغوش مادر به شهادت رسید. مادری که هیچ گناهی جز عشق به زندگی نداشت، و پدری که تنها آرزویش سربلندی فرزندش بود، همگی زیر آوار سنگین جنایت، جان به جان‌افزین تسلیم کردند.

اما سؤال اینجاست: مگر این خانه، سنگر نظامی بود؟ مگر این خانواده، تهدیدی برای امنیت جهانی به شمار می‌رفتند؟ پاسخ روشن است: خیر. این جنایت، نه از سر اشتباه، که از سر خوری وحشیانه و بی‌رحمی محض رقم خورد. آمریکای جنایتکار که مدام بر طبل حقوق‌بشر می‌کوبد، اینبار با بمباران خانه یک راننده تاکسی، ماهیت واقعی خود را به رخ جهان کشید.

و در این میان، سازمان ملل و نهادهای به اصطلاح حقوق‌بشری، چون رویاهای حيله‌گری که دست‌شان به خون آلوده است، سکوت اختیار کرده و چشم‌های خود را بر این فاجعه بسته‌اند. آن‌ها که برای کوچک‌ترین اتفاقی در نقاط دیگر جهان جلسه فوری تشکیل می‌دهند، امروز در برابر جنایت آشکار آمریکا در قشم، کر و لال شده‌اند و این سکوت شرم‌آور، خود بزرگ‌ترین گواه بر همدستی و نفاق آن‌هاست.

خون پاک این سه شهید مظلوم، هرگز پایمال نخواهد شد. این خون پاک، فریادی است که تا ابد در گوش تاریخ می‌پیچد و ننگ استکیار را بر پیشانی این جنایتکاران حک خواهد کرد. باشد که این تراژدی، جرقه‌ای برای بیداری وجدان‌های خفته شود و جهان بدانند که مقاومت در برابر چنین ظلمی، تنها راه عزت و سربلندی است.

«شهادت» در نگاه رهبر شهید انقلاب اسلامی

«شهادت»: گوهر درخشان هویت ایران: «شهید و شهادت از جمله‌ی چیزهایی است که هویت ملی را برجسته میکند و رتبه‌ی هویت ملی را بالا میبرد.»

انقلاب خدایی

انقلاب اسلامی ایران در شرایطی شکل گرفت که نظریه‌پردازان دنیا فکر نمی‌کردند نام خدا دوباره بر سر زبان‌ها قرار بگیرد و منشأ آثار و تحولات فکری و سیاسی و اساس یک انقلاب شود؛ اما «شهیدان ما در ظلمات مادی‌گرایانه‌ی این دوران، بار دیگر فرهنگ شهادت را که بالاترین سطح فداکاری برای آرمانهای بشری است زنده کردند و نور رستگاری را به انسانهای پاک‌طینت و حق‌طلب نشان دادند. اگر این درس بزرگ، بدرستی فرا گرفته شود، همه‌ی سلاحهای زر و زور از کار خواهد افتاد و ابزار سلطه‌گر جهانی برای سیطره بر اجتماعات بشری ناکارآمد خواهد گشت.»

رهبر معظم انقلاب، از مروجین این فرهنگ در سال‌های غلبه‌ی فرهنگ غربی بر ادبیات رسمی حاکمان ایران بود. «بنده قبل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم، جوانها هم جمع میشدند. آن وقت شهادت، مثل دوران بعد از انقلاب، این‌طور ارزان نبود؛ اما شهدائی داشتیم. به آنها میگفتم: جوان‌ها، برادرها! شهادت مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرتنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی میدهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمیدهد؛ به کسانی میدهد که در راه او مجاهدت کنند.»

یک انگیزه‌ی ارزشمند

نگاهی به زندگی شهدای انقلاب اسلامی نشان می‌دهد اغلب آنها با اینکه امکانات مادی و اقتصادی محدود داشتند، با دست‌های خالی اما با دلی سرشار از ایمان به مصاف رژیم رفتند که پشتیبانی ابرقدرتی چون آمریکا را پشت سر خود داشت. اصلی‌ترین سلاح آنها آرمان آنها بود. بنیان‌های فکری شهدا ریشه در باوری عمیق به ایثار و شهادت‌طلبی داشت. از این رو است که رهبر شهید انقلاب اسلامی نیز در تعریف «شهید» به عمق معرفتی آنها اشاره دارند: «راجع به شهادت؛ عنوان «شهید» یک عنوانی است که نباید از آن آسان عبور کرد. در کلمه‌ی «شهید»، مجموعه‌ای از ارزشهای دینی و ملی و انسانی نهفته است. وقتی شما می‌گویید «شهید»، در واقع این کلمه یک کتاب است؛ مجموعه‌ای از معارف دینی در این کلمه هست، مجموعه‌ای از معارف ملی در این کلمه هست، مجموعه‌ای از معارف و مکرم اخلاقی در این کلمه هست؛ این کلمه خیلی کلمه‌ی مهمی است. اینکه شما می‌بینید و می‌شنوید بعضی از این شهدای ما عاشقانه آرزوی شهادت میکردند، خدای متعال یک نوری به دل آنها انداخته بود؛ با این نور یک حقیقتی را میدیدند، این بود که عاشق شهادت بودند.»

مراقبت مداوم

راه شهادت راه والاترین مرتبه‌ی انسانیت است. در دوره‌ی مبارزه، بودند کسانی که به طمع شهادت و برای مبارزه با طاغوت گام برداشتند، اما در طول مسیر به انحراف رفتند. رهبر شهید انقلاب رضوان‌الله‌علیه، در دیداری با جمعی از مبارزان، با اشاره به این امر، قاعده‌ی این راه را حرکت بر طبق شاخص‌های دینی بیان کرده و فرمودند: «این راه پُرپیچ و خم — راه خدا — انشعابات خیلی زیادی دارد. ... خیلی‌ها در دین تلاش میکنند برای اینکه به خیال خودشان، با ذهن خودشان راه را پیدا کنند؛ [لذا] در این کوچه‌پس‌کوچه‌ها گم میشوند. اما وقتی که دین خدا حاکم و شاخص بود، ... هم خطا نمیکنیم — و اگر خطا هم بکنیم، خطای ما معذور است — هم رسیدن به هدف، قطعی است. اگر وسط راه هم انسان بمیرد، به هدف رسیده؛ اگر به هدف هم برسد، رسیده و خدای متعال را از خودش راضی کرده است.»

ایشان با اشاره به اینکه «صرفه‌ی حقیقی در راه خدا است. سود و بُرد حقیقی در پیمودن راه خدا است، آن هم با مجاهدت». یادای از همراهان شهیدشان کردند و فرمودند: «بعضی از ما زودتر و بهتر از ما رفتند و شهید شدند. شهید اسلامی، شهید درخشان، شهید لاجوردی و شهید عراقی و خیلی از دوستانی که در آن جلسات و در آن گفتگوها همیشه با هم بودیم رفتند؛ آن کاروان همین‌طور ادامه پیدا کرده و این خونها هم موتور آن را تندتر و تیزتر کرده است. ... خدا کند که عاقبت ما و شما هم مثل همان رفیقهایمان باشد.»

یک روحیه‌ی خاص

شهادت نه‌تنها تصویر مسلمان ایرانی را در اذهان متعالی ساخت، بلکه هویتی سرشار از شهامت، ایستادگی و آرمان‌خواهی برای‌شان رقم زد. شهید، با عبور از منیت‌ها و پشت پا زدن به پستی‌ها، برای ملت خود غیرت و شجاعت به ارمان آورد. به همین دلیل است که حتی کسانی که خود به دنبال شهادت نیستند، دلباخته‌ی شهدا هستند؛ چون آنان از



تعلقات گذشتند و جاودانه شدند. بنابراین، شهید و فرهنگ شهادت، ستون‌های استوار هویت ملی ما را تشکیل می‌دهند.

اما آنچه این فرهنگ را زنده نگه می‌دارد روحیه‌ی شهادت‌طلبی است: «اگر روحیه‌ی استقبال از مرگ و شهادت در ملتی وجود داشته باشد، آن ملت پیروز خواهد شد.» (۶) روحیه‌ای که ریشه در باورهای عمیق دارد و اشتیاق رسیدن به معبود را در دل می‌افروزد: «شهید سلیمانی میگفت من دارم در بیابانها دنبال شهادت میدوم، دنبالش میگردم. تهدیدش کردند که تو را میکشیم، گفت من دارم در بیابانها دنبالش میگردم، بلندی و پستی‌ها را طی میکنم دنبال همین؛ من را تهدید میکنید؟ این کتاب را بعضی‌ها یک ورق زده‌اند، همان آنها را مجذوب کرده، همان آنها را عاشق کرده.»

شور مستدام

این روحیه‌ی شهادت‌طلبی برای ایشان حالی پیوسته بود؛ از روزی که نواب صفوی را در مدرسه‌ی سلیمان‌خان دیدند و آن را چنین به یاد می‌آوردند: «من دیدم ماها همه‌مان با شوق می‌خواهیم ... شهید بشویم! در حالی که شما میدانید فرهنگ شهادت و شهادت‌طلبی، آن روز اصلاً درون مردم وجود نداشت.» (۸) تا زمانی که پس از پایان هشت سال جنگ تحمیلی، در جمع بسیجیان گفت: «مسئولین جمهوری اسلامی با همان روحیه‌ی شهادت‌طلبی که با آن روحیه وارد میدان انقلاب شدند ... وارد میدان جنگ شدند، با روحیه‌ی آمادگی برای کشته شدن در راه خدا، تا آخرین قطره‌ی خون در راه آرمانهای انقلاب اسلامی با قاطعیت و قدرت ایستاده‌اند.» (۹) ایشان این روحیه را در امتشان نیز چنان ایجاد کرده بودند که منحصر به میدان جهاد نظامی نبود. «... چه شهدای عرصه‌ی نظامی، چه شهدای عرصه‌ی علمی، چه احاد مردم عزیز ما که در این جنگ دوازده‌روزه به خیل شهدا پیوستند. آن کسانی که ما از نزدیک آنها را می‌شناختیم، میتوانیم شهادت بدهیم که زندگی‌شان سرتاپا جهاد بود؛ به جهاد فکر میکردند. در راه خدا تأمل و توقّفی نداشتند و کار میکردند؛ شهادت هم آرزویشان بود؛ آرزویشان شهادت بود. هم شهدای نظامی، هم شهدای علمی — حالا آنهایی که بنده از نزدیک بعضی از این دانشمندان را می‌شناختم — عاشق شهادت بودند، منتظر شهادت بودند.»

پدرها و مادرهای هویت‌ساز

نمی‌توان نادیده گرفت که شکل‌گیری این اشتیاق، در کنار وجود رهبران شهادت‌طلب، نخست در دامن پاک خانواده و سپس در تعامل با نهادهای اجتماعی رشد و نمو می‌کند. خانواده‌ها با تربیت فرزندان مؤمن، دلیر و دلداد به آرمان‌های الهی، مشعل‌داران این



بود. نگارش نظر بر کتب، سنت قدیم ایشان بود: «بنده ... غالباً در حواشی کتابهای مورد مطالعه‌ام، چند سطر به عنوان یادداشت مینویسم.» (۲۰) اما از مقطعی، نظرات حمایتی ایشان از کتبی که مروج فرهنگ شهادت بودند، به عنوان یکی از عوامل تقویت‌کننده‌ی چشمگیری این فرهنگ‌اجازه‌ی انتشار یافت و حتی گاهی ایشان، مشوق آثار هنری تکمیلی بودند: «این یک کتاب منبع بسیار غنی و ارزشمند است که از آن میتوان ده‌ها کتاب و فیلم‌نامه و زندگینامه استخراج کرد. لحظات و حالات ثبت‌شده در سراسر این کتاب، همان ظرافتهای حیرت‌انگیزی است که از مجموع آن، تابلوی پُرشکوه و با عظمت عملیاتی چون فتح‌المبین و بیت‌المقدس پدید آمده و برترین‌های هنر جهاد و ایثار و شجاعت و ابتکار را در مجموعه‌ی نمایشگاه بی‌نظیر هنرهای انقلاب اسلامی نشان میدهد.»

حیف است...

خط شهادت، در انقلاب اسلامی، تاریخ خود را دارد. این راه مقدس با خون پاک شهیدانی که برای تثبیت نظام نوپای انقلاب، جان خویش را نثار کردند، هموار ماند و در هشت سال دفاع مقدس نیز این طریق نورانی، صحنه‌ی شکوهمندترین حماسه‌هایی شد که از سوی رزمندگان اسلام آفریده شد؛ اما «آن روزی که در سال ۶۷ قطعه‌نامه را اعلام کردیم ... تا چند روز یک غمی بر من مستولی شد ... البته خیلی طول نکشید، چون عراق مجدداً بعد از قطعه‌نامه حمله کرد و آمد یک جاهایی را گرفت و این راه دوباره باز شد؛ من هم تهران نماندم و به آنجا رفتم؛ تا بتدریج تمام شد و بچه‌ها عملیات کردند و دشمن را عقب راندند و باز به همین حالت برگشت. [بعد از آن،] تصور نمیشد که این در [شهادت] مفتوح بماند برای بندگان ... اما عده‌ای از بندگان خالص خدا در این مدت به شهادت رسیدند. واقعاً حیف است امثال همدانی، کاظمی، صیاد ... به غیر از شهادت از دنیا بروند و مثل مردم عادی بمیرند.»

این تعبیر، برای دیگر مبارزان نیز ذکر شده بود و اغلب با استدعای چنین پایانی همراه بود. وقتی بیست سال پس از شهادت شهید محراب، آیت‌الله مدنی، کنگره‌ی بزرگداشتی برای ایشان برگزار شد، رهبر انقلاب فرمودند: «واقعاً شهادت و اجر و پایگاه بزرگ الهی، پاداش خدا برای این مرد بود و حیف بود که او در بستر بمیرد. خدای متعال لطف و تفضل کند و همین راه شهادت را برای ما هم — با نداشتن قابلیت — مقدر فرماید.» سرنوشت شهدا مورد غبطه‌ی همیشگی‌شان بود. برای نمونه، وقتی یکی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس در جلسه‌ی پرسش‌وپاسخ با ایشان، در سؤالی انتقادی به شهادت سیداسدالله لاجوردی اشاره کرد و درباره‌ی برخی مبارزان دیگر سؤال کرد که آیا سرنوشت آن‌ها هم همین خواهد بود، این‌گونه پاسخ شنید: «البته سرنوشت ایشان مورد غبطه‌ی ما است؛ خوشا به حالشان. وقتی خبر شهادت لاجوردی را به من دادند، گفتم حیف بود که ایشان با آن سوابق بمیرند؛ باید شهید میشدند. خوشا به حالشان.»

راهی پایان‌ناپذیر

اما راه شهادت، پایانی ندارد؛ تا زمانی که دنیای کفر در برابر اسلام صف‌آرایی کرده است، این مسیر همواره گشوده خواهد بود. ایشان در یکی از آخرین سخنرانی‌هایشان، در میانه‌ی کودتای آمریکایی دی‌ماه ۱۴۰۴ که شکست خورد، گفتند: «جوان ایرانی در جنگ سلحشور است؛ در سیاست، روشن‌بین است، دشمن‌شناس است، آمریکا را می‌شناسد؛ یک روزی بود که این‌جور نبود.» و از جمله‌ی نشانه‌های آن را چنین بیان کرد: «تشیع شهدا با دست‌اندرکاری جوانها است؛ آنها هستند که از شهدا تجلیل میکنند، تمجید میکنند، آنها را بزرگ میدانند. جوانهای ما این [گونه] هستند.»

شهادت، فرهنگ ماندگار امت اسلام است و تا ظلم و کفر در جهان وجود دارد، آزادگان جهان این مسیر را ادامه خواهند داد و جوانان، با چراغ هدایت شهدا، در این مسیر پیشتاز هستند. ایشان معتقد بودند که «امتیاز انقلاب این است که میتواند شهید آیت‌الله اشرفی، آن پیرمرد هشتادودساله را و شهید آرمان علی‌وردی، این جوان هجده‌نوزده‌ساله را، با فاصله‌ی چهل سال، در یک خط قرار بدهد و بسیج کند و به راه بیندازد. ... این انقلابی که چنین قدرتی دارد که در طول سالهای متمادی میتواند این‌جور نیروها را بسیج کند، شکست‌خوردنی نیست.»

این‌چنین بود که امام شهید ما، چنین دست به دعا برمی‌داشت: «پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را سوگند میدهم روح عاشورائی و حسینی را در میان ما مستدام بدار، روح ایثار و شهادت‌طلبی را از این امت بگیر.»

راه روشن هستند. «شهید و شهادت از جمله‌ی چیزهایی است که هویت ملی را برجسته میکند و رتبه‌ی هویت ملی را بالا میبرد. ملت ایران به خاطر همین شهادت‌طلبی‌ها در چشم آنهایی که به گوششان رسید — البته سروصدا و هیاهوی رسانه‌های دشمن نمیگذارد خیلی از چیزها در دنیا به گوش افراد برسد، اما آنهایی که به گوششان رسید که کم هم نبودند، خیلی از ملتها بودند — عظمت پیدا کرد؛ به خاطر چه چیزی؟ به خاطر شهید. به خاطر صرف جنگ نیست؛ جنگ خیلی جاها هست؛ به خاطر این فداکاری‌ها است که در آن شهید از آب درمی‌آید؛ به خاطر این خانواده‌ها است؛ خانواده‌های شهیدان، این پدرها، این مادرها؛ به خاطر اینها است. هر چه خبر اینها به بیرون درز کرد، برای این ملت عظمت آفرید؛ [لذا شهید] هویت ملی را درخشنده میکند، برجسته میکند، رتبه‌اش را بالا میبرد.» (۱۱) ایشان با اشاره به مفاهیم بلند موجود در وصیت‌نامه‌های شهدا که از انتخاب آگاهانه‌ی این مرگ سخن گفته بودند، تصریح داشتند: «آدم گاهی پدرومادری‌شان را که ببیند، نشانه‌های آن بصیرت را در کل خانواده ببیند؛ اصلاً نور شهادت در هر خانواده‌ای درخشنده است، آن خانواده یک وضع دیگری دارد.» (۱۲) خانواده‌ای که در ارزیابی رهبر شهید، مأمویت خود را ادامه‌دار دیده است: «این خانواده‌ها ... واقعا چراغ شهادت را روشن نگه داشته‌اند.»

تفاوت شهدای ما

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، که سرور شهیدان انقلاب اسلامی شد، تحلیلی ویژه از شهدای انقلاب اسلامی داشت: «شهدا همه رتبه‌ی عالی‌ای دارند، منتها رتبه‌ی شهدا یکسان نیست؛ ... انواع شهدایی که در انقلاب اسلامی شهید شدند — مجموع شهدا؛ چه آن شهدایی که در حوادث انقلاب شهید شدند، چه آن شهدایی که در دفاع مقدس شهید شدند، چه آن شهدایی که در فتنه‌ها شهید شدند، چه آن شهدایی که در باب امنیت یا سلامت شهید شدند، چه شهدایی که در دفاع از حرم شهید شدند — اینها جزو برترین‌ها هستند، جزو شهدای برتر نزد خداوند متعال محسوب میشوند؛ چرا؟ برای خاطر اینکه اینها از یک جریانی دفاع کردند و در یک حادثه‌ای به شهادت رسیدند که این حادثه در رأس بسیاری از حوادث دوران اسلام و دوران همه‌ی ادیان است؛ و آن چیست؟ آن، حادثه‌ی نجات کشور اسلامی و نجات دنیای اسلام از وابستگی و اضمحلال و ذوب شدن در فرهنگ کفر و فرهنگ استکبار است که این اتفاق در انقلاب اسلامی رخ داد» شهدایی که گاه خون آن‌ها انقلابی در قلوب مردم ایجاد کرد: «من بارها گفته‌ام که شهیدان، امروز هم ما را در این راه نگه داشته‌اند. یک مقدار که سست شدیم، نام یک شهید، حرکت یک شهید، قیام یک شهید، شهادت یک شهید دوباره ما را سرپا کرد، سرحال کرد. وقتی شهید سلیمانی شهید میشود، ملت را تجدید قوا میکند، انقلاب را دوباره زنده میکند.»

جهاد برای حفظ و نشر فرهنگ شهادت

سرمایه‌ی معنوی «شهادت» که چنین نقشی در پیشبرد انقلاب اسلامی داشت، نیازمند مراقبت و زنده نگه داشتن است؛ امری که از توصیه‌های مکرر رهبر شهید انقلاب اسلامی بود: «علت اینکه این نظام باقی ماند و این نهال از بین نرفت و بحمدالله به این درخت تناور تبدیل شد، فداکاری‌ها و ایثارگری‌ها و شهادت‌طلبی‌ها و واردمیدان‌شدن‌ها بود؛ این را باید نگه داشت.» یکی از راهکارهای ایشان برگزاری جلسات بزرگداشت برای شهدا بود: «جلسات بزرگداشت، ادامه‌ی حرکت جهادی و ادامه‌ی شهادت است. ... این جلسات بزرگداشتی که آقایان به وجود می‌آورید — که خیلی باارزش است — صرفاً یک جلسه‌ی ترحیم باشکوه نیست؛ این جلسات، دارای مضامین ویژه‌ی خودش است؛ بایستی شهادت را معنا کند، شهید را معرفی کند، فرهنگ شهادت را در جامعه ماندگار کند.»

«این بزرگداشتها باید بتواند راهی را که شهدا رفته‌اند هموار کند و تداوم این راه را برای جوانهای ما، برای نسلهای نوبه‌نویی که در میدان حاضر میشوند، تضمین کند.» (۱) مسیر دیگر، روایت این فرهنگ در قالب‌های مختلف هنری است. ایشان، در فاصله‌ی اندکی پس از پایان دفاع مقدس هشت‌ساله، در جمع اصحاب ادب و هنر فرمودند: «آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. باید از این هشت سال جنگ و از آنچه اتفاق افتاده، آن روحیه‌ی مقاومت را، آن روحیه‌ی فداکاری همراه با اخلاص را ... [استفاده کرد] و ... در نشان دادن این نقطه‌ها و جاری کردن این روحیه در طول و امتداد تاریخ ما خیلی باید تلاش کرد.»

این امر، در تفریظ‌های مکرر ایشان بر کتب روایت زندگی شهدا، کاملاً مشهود